

نقد و بررسی آراء آلن وود در خصوص چالش صورت‌گرایی در اخلاق کانتی از منظر رابرت پپین

سیده معصومه موسوی*

(نویسنده مسئول)

محمدرضا حسینی بهشتی**

چکیده

در این مقاله می‌کوشیم به نقد و بررسی آراء آلن وود به منظور حل معضل صورت‌گرایی در اخلاق کانت پردازیم. وود از جمله مفسران کانت است که سال‌ها با معضل صورت‌گرایی دست به گریبان بوده است. او زمانی این اشکال را تا حدودی به اخلاق کانت وارد می‌داند و در دوره‌ای می‌کوشید در قامت مدافع، پاسخی درخور برای حل این چالش ارائه کند. در بخش مقدمه از مسیر تشریح مبانی نظری لازم برای ورود به مسئله، اهمیت این چالش برای داوری در خصوص نظام اخلاقی کانت را روشن می‌کنیم و نشان می‌دهیم که معضل صورت‌گرایی چرا و چگونه پدید آمد. در بخش دوم به نحوه مواجهه وود با این معضل می‌پردازیم و موضع نهایی او را در مقام مدافع به سنجش خواهیم گذاشت. در ادامه به نقدهایی می‌پردازیم که پاسخ وود قادر به پاسخگویی به آن‌ها نیست؛ نقدهایی که از سوی رابرت پپین و از رویکردی هگلی به این پاسخ‌ها طرح شده است. در بخش نتیجه‌گیری نشان می‌دهیم که چرا نسبت دادن نظریه ارزش به کلنت در حل معضل صورت‌گرایی ناکام می‌ماند. علاوه بر این، به امکان پاسخ‌گویی به نقدهای پپین از طریق خوانشی متفاوت به اختصار می‌پردازیم. خوانشی که مدعی است با محوریت بخشیدن به فلسفه تاریخ و

* دانشجوی دکتری فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

massom.mousavi@yahoo.com

** دانشیار فلسفه، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۷؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۷/۱۳]

فلسفه دین کانت، می‌توان مضامین لازم برای پر کردن قانون اخلاق تهی و سوژه صرفاً معقول اخلاق کانت را فراهم آورد. مضامینی که با پیوند دوباره سوژه اخلاقی به جهان بیرون و هویت انضمامی او، در حل چالش صورت‌گرایی راهگشا خواهند بود.

واژگان کلیدی: صورت‌گرایی، پارادوکس روش، اراده نیک، غایت فی‌نفسه، عقل عملی.



اگر این گفته را بپذیریم که سه اشکال وجود دارد که به نحو سنتی به اخلاق کانتی وارد دانسته‌اند: صورت‌گرایی، نیت‌محوری^۱ و تصلب اخلاقی (هوفه، ۱۳۹۲: ۳۷)؛ می‌توان گفت اشکال صورت‌گرایی، برنده‌ترین چالش و تعیین‌کننده‌ترین مسأله است و می‌تواند در فهم و پاسخگویی به دو اشکال دیگر نیز راهگشا باشد. حتی شاید بتوان گفت دیگر اشکالات می‌توانند به این اشکال تحویل یابند و وارد بودن یا نبودن آن‌ها در گرو حل آن باشند. در حقیقت ریشه اشکال نیت‌باوری، تأکید مفرط کانت بر «اراده نیک»^۲ به عنوان جزء لازم و کافی برای فعل اخلاقی است. اراده نیکی که به معنای انطباق یافتن صرف اراده با قانون اخلاق بدون هیچ محرک دیگری است. به این معنا اشکال نیت‌باوری دست‌کم در معنا و دلالت‌های سلبی آن به اشکال صورت‌گرایی قابل تحویل است. از سوی دیگر تصلب اخلاقی، قانون‌محوری و تصلب نظام اخلاقی کانت را در این می‌بیند که متابعت از قانون اخلاق بی‌اعتنا به نتایج فعل را معیار اخلاقی بودن معرفی می‌کند. هر دوی این اشکالات در حقیقت بیانی دیگر از این مسئله‌اند که قانون اخلاقی که کانت به مثابه قانونی «کلی» صورت‌بندی می‌کند، نمی‌تواند به «جزئی» رهنمون شود و در واقع به «جزئی» (چه از حیث جزئیت فاعل در محرک کنش و چه نتایج واقعی حاصل از کنش در جهان) بی‌اعتناست. به این ترتیب می‌توان کلیت اشکالات مطرح شده به نظام اخلاقی کلنت را به گونه‌ای تقریر کرد که نهایتاً در قلب اشکال صورت‌گرایی قابل‌بازخوانی باشند.

اگر این مهم را نیز در نظر داشته باشیم که دلیل نقطه عزیمت قرار دادن «کلی» قانون اخلاق برای کانت این بود که او اساساً کلیت و امکان طرح‌ریزی فلسفی نظام اخلاقی کلی و ضروری را در گرو این آغازگاه می‌دانست، اهمیت این معضل و پاسخ‌گویی به آن روشن‌تر می‌شود. گویی کانت در مسیر نظریه‌پردازی اخلاقی خود را با یک دو راهی مهم روبه‌رو می‌دید: یا آغاز کردن از وجه جزئیت فاعل و فعل اخلاقی و منتهی شدن به اخلاقی که نمی‌تواند دعوی همه‌شمولی یا کلیت و ضرورت داشته باشد، یا آغاز کردن از وجه کلی فاعل و فعل اخلاقی و برپایی نظامی که می‌تواند به نحو کلی و

ضروری مصادیق جزئی فعل اخلاقی را از کلی قانون اخلاق استخراج کند. این استنتاج نمی‌توانست محتوایی باشد، چرا که لازمه آن امکان شناخت نظری نسبت به سعادت یا فضیلت‌های اخلاقی می‌بود. شناختی که بر اساس مبانی کانت در شناخت نظری ناممکن بود. از همین رو نظام اخلاقی کانت گام در مسیر دوم نهاد و کوشید جزئی را از کلی قانون اخلاق استخراج کند و اشکال صورت‌گرایی از دل همین انتخاب پدیدار شد. بنابراین، فهم این معضل به مثابه فهم بنیادین‌ترین چرخشی است که کانت در نقد دوم به عنوان ممیز خود از همه دیگر فیلسوفان اخلاق تاکنون تعریف کرد. این چرخش از سوی دلوز انقلاب کپرنیکی کانت در عقل عملی و از سوی کانت پارادوکس روش^۲ در نقد عقل عملی نامیده شد.

پیش از آن که به توضیح چستی پارادوکس روش و اشکال صورت‌گرایی پردازیم، باید متذکر شویم که قرائت پیش‌رو به هیچ وجه روایتی از کلیه تفاسیر ممکن از این اشکال نخواهد بود. در حقیقت اشکال صورت‌گرایی از سوی بسیاری از فیلسوفان به اشکال مختلف طرح و تفسیر شده است. دامنه این ناقدان از نیچه و شوپنهاور تا هگل، شلر و آدرنونو گسترده است و هر یک از آن‌ها روایت خاص خود را از این اشکال داشته‌اند که حاوی نکاتی درخشان است. اما قرائتی که بنا به موضوع مقاله به آن می‌پردازیم، روایتی است که این اشکال نزد شارحان هگلی یافته است. گستردگی نوشته‌های موجود در باب همین روایت نیز به حدی است که ناگزیر از انتخاب میان منتقدان بوده‌ایم. بر همین مبنا از میان مدافعان به روایت آلن وود و از صف مخالفان به تقریر نقد هگلی از زبان رابرت پپین پرداخته‌ایم.

پارادوکس روش در نقد عقل عملی

فراوان گفته شده که کانت در اخلاق متأثر از روسو بوده است. این تأثیر بیش از هر کجا در جان‌مایه‌هایی دیده می‌شود که روسو در کتاب امیل به آن‌ها پرداخت. به طوری

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۲۱

که بی‌اغراق می‌توان گفت کتابی نمی‌توان یافت که بیش از امیل بنیادهای فکری کلنت در بحث از اخلاق را متأثر ساخته باشد. کاسیرر در بیان تأثیرگذاری این کتاب بر کانت به این داستان اشاره می‌کند که کانت تنها یکبار از سنت پیاده‌روی مشهور روزانه‌اش عدول کرد و آن هم زمانی بود که کتاب امیل منتشر شده بود، کانت مجذوب خوانش کتاب، از سنت روزانه‌اش دست کشید (Cassirer, 1945: 1). اما فارغ از این افسانه، این تأثیر در ایده‌های مختلف کانتی قابل مشاهده است. تأکید بر ارزش فی‌نفسه انسانیت تا باور به عدالت کیفری، میراث روسویی در اندیشه کانت هستند. اما مهم‌ترین ایده روسویی که کانت مجذوب آن شد، ایده بساطت آگاهی اخلاقی و روش توصیفی روسویی در تفسیر امر اخلاقی است. به این معنا که برای روسو امر اخلاقی امری مجعول و محتاج محاجه فیلسوفانه نیست. ایده‌ای که روسو در این نقل قول با کنایه به آن اشاره می‌کند:

«می‌گویند علم اخلاق را سقراط اختراع نمود، لیکن فراموش نکنیم که پیش از او دانشمندان دیگر به آن عمل کرده بودند. او کاری جز این نکرد که اعمال دیگران را شرح دهد و رفتار آن‌ها را به صورت دستوری در آورد. مثلاً پیش از این که سقراط بگوید عدالت چیست؟ آریستید با عدالت رفتار کرده بود و قبل از این که او وطن‌پرستی را به صورت وظیفه در آورد، لئوینداس در راه وطن مرده بود» (روسو، ۱۳۹۴: ۲۶۴).

کانت ضمن این که از این فهم بی‌واسطه و ایده بساطت آگاهی اخلاقی متأثر بود، سودای تأسیس نظامی اخلاقی از طریق معیاری کلی و ضروری برای محک فعل اخلاقی را در سر می‌پروراند. زیرا باور داشت که این فهم بی‌واسطه می‌تواند به وسیله میل به سعادت به آسانی گمراه شود. از این رو کوشید تا این آگاهی اخلاقی را ذیل معیاری نظام‌مند صورت‌بندی کند. معیاری که همزمان بساطت خود را به این ترتیب حفظ کند که دسترس‌پذیری آن بر همگان ممکن باشد. این معیار در قالب ۵ صورت‌بندی از قانون اخلاق طرح می‌شود که به ترتیب عبارتند از:

۱. تنها بر پایه قاعده‌ای عمل کن که بتوانی بخواهی به قانونی کلی بدل شود.

۲. چنان عمل کن که گویی قاعده عمل تو قرار است به اراده تو، به قانون کلی طبیعت بدل شود.

۳. چنان عمل کن که انسانیت را، در خود و در هر کسی، همواره در هر زمان به مثابه یک هدف، نه صرفاً به مثابه یک ابزار منظور داری.

۴. چنان عمل کن که اراده بتواند همزمان خود را از طریق قاعده‌اش بنیانگذار قانونی کلی تلقی کند.

۵. همه قواعد ناشی از قانون‌گذاری ما باید با یک ملکوت ممکن غایات چنان هماهنگ باشد که گویی آن ملکوت، ملکوت طبیعت است.

این ۵ صورت‌بندی به ترتیب صورت‌بندی امر مطلق، قانون طبیعت، انسانیت، خود قانون‌گذاری و ملکوت غایات نامیده می‌شوند.

کانت روش پژوهش اخلاقی خود را که منجر به استنتاج این اصول شده، روشی در تقابل با دیگر فیلسوفان اخلاق معرفی می‌کند و آن را به عنوان پارادوکس روش در نقد عقل عملی چنین تشریح می‌کند که فیلسوفان اخلاق تا به امروز مفهوم خیر و شر اخلاقی را بر مفهوم قانون اخلاقی اولویت داده و گمان می‌کردند، قانون اخلاق باید از مفاهیم خیر و شر استخراج شود. به عبارت دیگر آن‌ها نخست در پی متعلق بودن که بتوانند ماده اخلاق قرار دهند و سپس در پی اصلی که می‌تواند از این خیر و شر اخلاقی استنتاج شود. به تعبیر بهتر، آن‌ها مجهول (خیر و شر) را مفروض و نقطه شروع قرار داده بودند. در حالی که کانت به اولویت مفهوم قانون بر خیر و شر اخلاقی و استنتاج خیر و شر از قانون اخلاق باور داشت و تأکید داشت که فیلسوفان اخلاق ابتدا باید در پی قانونی باشند که اراده را به نحو پیشینی و بی‌واسطه متعین (صورت قانون اخلاق) و پس از آن متعلق مطابق با آن را در اراده متعین سازد (ماده قانون اخلاق) (کانت، ۱۸۸۹: ۳۵).

این تغییر نقطه عزیمت و معکوس‌سازی رابطه قانون به ارزش به این معنا است که

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۲۳

ما نمی‌توانیم خیر و شر را که نتیجه اخلاق است، پیشاپیش مفروض داشته باشیم و اگر خواهان مفهومی کلی و ضروری از خیر و شر هستیم، این مفاهیم نباید پیش از قانون اخلاقی، که باید بعد و از قانون اخلاقی به‌دست آیند. در بنیان‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی کانت به طرز خستگی‌ناپذیری به کرات، به تأکید و تصریح این نکته می‌پردازد که اگر ماده اخلاق را نقطه عزیمت قرار دهیم، باید امری را به‌عنوان غایت اخلاق برگزینیم که معیاری جز قضاوت حس برای اتخاذ آن نداشته‌ایم و از آن‌جا که تنها تجربه می‌تواند مطلوب یا نامطلوب حسی را بر ما آشکار کند، باید امر اخلاقی را به امری تجربی و پسینی تقلیل بدهیم. به‌منظور اجتناب از همین امر کانت در نقد عقل عملی می‌کوشد تا با تغییر نقطه عزیمت، مبنایی برای اخلاق پدید آورد که بتواند به احکامی استوار و به بیان کانتی: کلی و ضروری منجر شود. بدین منظور به جای این‌که ابتدا چیزی را «خیر» بدانیم و سپس بکوشیم قواعدی وضع کنیم که بتواند از آن‌چه آن را به طریق تجربی و پسینی «خیر» دانسته‌ایم حمایت کند و آن را به حداکثر رساند، آغازگاه اخلاق باید این باشد که به جای این‌که به فرد بگویید «چه چیز» را بخواهد، به او بگویید «چگونه» باید بخواهد. به عبارت دیگر به جای شروع از ماده (متعلق اراده) از صورت (چگونگی خواست متعلق اراده) آغاز کند. تعیین چگونگی خواست چیزی است که باید از طریق اصلی پیشینی انجام شود و قانون اخلاقی کانت در پی روشن ساختن قواعدی برای دستیابی به آن است و «ماده» اخلاق قرار است از این «صورت» استخراج شود. در واقع، آن‌چه می‌تواند از عهده آزمون صوری اخلاق برآید، می‌تواند ماده اخلاق واقع شود. تنها این نحوه استخراج جزئی از کلی می‌تواند به اخلاقی عقلی و احکامی کلی و ضروری برای اخلاق بینجامد:

«بخش‌بندی تحلیلی عقل عملی محض باید مطابق بخش‌بندی تحلیلی قیاسی باشد؛ یعنی شروع از کلی در کبری (اصل اخلاقی)، به سوی صغریایی که شامل اندراج کنش‌های ممکن (به مثابه خیر یا شر) تحت مقوله کلی است، به منظور تعیین بخشی سوپراکتیو اراده به عنوان نتیجه» (Ibid: 49).

این مواجهه جدید به منظور پایه‌ریزی اخلاقی پیشینی که حاوی احکامی کلی و ضروری باشد، به اشکالی انجامیده که در نوشته‌های کانت‌پژوهی به مشکل صورت‌گرایی موسوم شده است؛ به این معنا که از صورت امر مطلق کانتی (که آزمون محک اخلاقی بودن عمل است) هیچ ماده‌ای قابل استخراج نیست. این صورت‌بندی صرفاً می‌گوید که باید آن چیزی را اصل قرار دهیم که بتوانیم آن را به نحو معقولی به طور کلی و ضروری اراده کنیم. به عبارت بهتر، حاضر باشیم در جهانی زندگی کنیم که همه افراد آن اصل را به مثابه قاعده کلی و ضروری عمل خود برگزیده‌اند. ناقدان بر این باورند که آزمون کلیت‌پذیری، صرفاً به تناقض نیفتادن در مفهوم یا اراده را معیار اخلاقی بودن قرار می‌دهد. معیاری که به باور آن‌ها نه جامع همه اعمالی است که شهوداً درست بودن آن‌ها را می‌دانیم (سلب‌های کاذب^۴ پدید می‌آورد) و نه مانع از ورود اعمالی که غلط بودن آن‌ها شهوداً بر ما آشکار است (به ایجاب‌های کاذب^۵ می‌انجامد). نشان دادن تهی بودن قانون اخلاق کانتی با استفاده از این مثال‌های نقض یکی از راهکارهای هگل برای توضیح صورت‌گرایی است. یکی از مثال‌هایی که هگل برای توضیح منظور خود به آن متوسل می‌شود موضوع «کمک به نیازمندان» است:

«کمک به نیازمندان برچیدن فقر است؛ قاعده‌ای که مضمون آن چنین تعینی باشد، زمانی که به آزمون قانون‌گذاری کلی گذاشته می‌شود، کاذب بودن خود را آشکار می‌کند، زیرا خود را از میان برمی‌دارد. اگر فکر کنیم که همه باید به نیازمندان کمک کنند، آنگاه یکی از این حالت‌ها رخ می‌دهد: یا دیگر هیچ فقیری نخواهد بود، یا همه فقیر خواهند بود و آن‌گاه دیگر کسی نیست که به فقیران کمک کند و به این ترتیب در هر دو صورت کمک منتفی می‌شود»
(Wood, 1990: 160).

به این ترتیب، اگر بخواهیم اصلی‌ترین معیار قانون اخلاق را صورت‌بندی امر مطلق

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۲۵
در نظر بگیریم، می‌بینیم که اطلاق آزمون کلیت‌بخشی کانت، معیاری جامع و مانع ارائه نمی‌کند و در برخی مصادیق به نتایجی پوچ می‌انجامد. به منظور حل این معضل، مفسران کانت اغلب به سه شیوه تفسیری در حل چالش متوسل شده‌اند و می‌کوشیم جایگاه آلن وود را در دل این شیوه‌ها روشن کنیم.

سه شیوه تفسیری در حل چالش صورت‌گرایی

۱. تأکید بر این که طرح این اشکال نتیجه خوانشی ناقص از طرحی است که کانت برای اخلاق در سر داشته است. در واقع با آن که کتاب مابعدالطبیعه اخلاق ایده نهایی کانت در باب اخلاق را به سرانجام خویش رساند، این کتاب به دلیل دشواری، تحت الشعاع شهرت کتاب بنیان‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی مغفول مانده است. این در حالی است که کلنت طبق گفته خود در بنیان‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق تنها اصول کلی اخلاق را فراهم آورده و در نقد عقل عملی کوشیده تا بنیادهای نظری این اصول را فراهم آورد و کاربست این اصول بر انضمام (که به‌راستی محل نزاع است) را به مابعدالطبیعه اخلاق سپرده است. این دفاع چندان ناموجه به نظر نمی‌رسد. زیرا بررسی آراء ناقدان به وضوح نشان می‌دهد که مؤیدات متنی‌ای که آن‌ها در نقد خود به آن ارجاع می‌دهند، عموماً برگرفته از کتاب بنیان‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی است. به طوری که مثلاً در کل کتاب مسائل فلسفه اخلاق که آدورنو در آن به تفصیل به نقد اخلاق کانتی می‌پردازد، حتی یک ارجاع به کتاب مابعدالطبیعه اخلاق وجود ندارد و تمام بار تفسیری بر ارجاعات از بنیان‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی استوار شده است. این در حالی است که تغییر رویکرد کانت به نحوه مسائلی که اخلاق مبتلا به آن‌ها است، حتی از عناوینی که کتاب مابعدالطبیعه اخلاق به آن‌ها پرداخته آشکار است. مسائل انضمامی‌ای شامل حق قرارداد، ارث، ازدواج، تکالیف اخلاقی نسبت به دیگری در نسبت با شرایط، تکالیف بر آمده از احترام، عشق و ... به نظر می‌رسد که به اقتضای همین پرداخت انضمامی‌تر و مصداقی‌تر به تکالیف است که کانت قیودی چند را بر اطلاق اصول اخلاقی وارد می‌کند و از قانون‌محوری صلب تأکید شده پیشین فاصله می‌گیرد و در مقام قیاس دقت ریاضی و دقت در آموزه

فضیلت می‌نویسد:

«چنین دقتی نمی‌تولند در آموزهٔ فضیلت انتظار رود، آموزه‌ای که نمی‌تواند جا برای مقداری استثناء باز نگذارد.» (Kant, 1797:58).

۲. راهکار دوم پاسخی جدلی از طریق نقد اخلاق هگلی به عنوان بزرگترین و مهم‌ترین طراح این اشکال است و تأکید بر این که طرح این اشکال به عنوان ردیه‌ای بر اخلاق کانتی، به ارثهٔ بدیلی قبل‌قبول‌تر در نظام اخلاقی هگلی نینجامیده است و در واقع بدیل اخلاق هگلی با توسل به متافیزیکی به مراتب پیچیده‌تر، نهایتاً در رسیدن به نظام اخلاقی روشن‌تر ناکام و دست به گریبان مشکلات اساسی مانده است. در واقع این پاسخ جدلی به اهمیت نظام اخلاقی کانتی به عنوان آخرین نظام فکری‌ای که کوشید اخلاقی کلی و ضروری را بر انسان‌شناسی‌ای عقلانی استوار کند تأکید می‌کند و شکست اخلاق کانتی را معادل با گذار به سوی اخلاقی پسینی و صورت‌بندی امر اخلاقی بر پایهٔ ملاک‌هایی به مراتب پیچیده‌تر از آن چیزی می‌دلند که محکی برای شناسایی فعل اخلاقی پدید آورد. به این ترتیب، به جای نقد و کنار گذاشتن این نظام، می‌کوشد اشکال را با تعدیل‌هایی در نظام اخلاقی کانتی حل کند.

۳. تأکید بر این که بروز این اشکال محصول تمرکز مفرط بر صورت‌بندی اول و دوم (که در واقع هر دو بر قانون‌محوری و وجه صوری قانون اخلاق تأکید دارند) از قانون اخلاق است. حال آن که دیگر صورت‌بندی‌های کانت (صورت‌بندی سوم و چهارم) از اخلاق حاوی مادهٔ اخلاق یعنی انسانیت به مثابهٔ ارزش غایی است. در واقع کانت با وارد کردن انسانیت، قانون اخلاق را از کلی و صوری بودن محض رها کرده است و به این ترتیب می‌توان نوعی نظریهٔ ارزش را به او نسبت داد. علاوه بر این، کانت با تأکید و شرط قرار دادن زیست جمعی در جامعه‌ای که چنین قواعدی برای تعیین بخشی به عمل حاکم است کوشیده تا اخلاق را از پوچ بودن نجات دهد. زیرا روشن است که عمل به این قواعد در

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۲۷

جامعه‌ای که همه یا برخی افراد (با مستثنی کردن خود) به گونه‌ای عمل می‌کنند که خود حاضر به کلیت‌بخشی به آن نیستند، موجبات پوچ شدن اخلاق را فراهم آورد. در واقع درست است که سعادت قرار نیست یکی از شروط پایبندی به قانون اخلاق دانسته شود، اما برای کاربردپذیری اخلاق برای انسان (انسانی که با توجه به سرشت خویش به سعادت‌اش بی‌اعتنا نیست) لازم است که دست کم در تقابل با سعادت قرار نگیرد. از سوی دیگر، این وجه اجتماعی عمل اخلاقی در انضمامی کردن اخلاق اثرگذار است. تا آن‌جا که تشکیل جامعه یا به تعبیر کانتی ملکوتی اخلاقی، تنها عمل جمعی است که در فرآیندی اجتماعی و همگانی قابل تحقق است. به این ترتیب، دفاع از طریق ارجاع به دیگر صورت‌بندی‌ها و مفاهیم مضمحل در آن‌ها وجه مشترک این دسته مدافعان است و در این میان تنها جزئیاتی چند آن‌ها را از هم متمایز می‌کند. مثلاً پل گایر در کتاب کانت در باب آزادی، قانون و سعادت، ارزش غایی انسان را در آزادی جستجو می‌کند. او می‌کوشد قانون اخلاقی تهی را با آن پر کند و مدعی می‌شود که برای پاسخ‌گویی به اشکال صورت‌گرایی راهی جز خوانشی غایت‌شناسانه^۶ از اراده نیک و ارزش آزادی نداریم (Guye, 2000: 166, 159, 98). آلن وود همین تلاش را با تأکید بر ارزش عقلانیت انسان انجام می‌دهد. با توجه به موضوع مقاله و فارغ از بررسی دیگر الگوها برای حل مسئله، به تقریر و سنجش این نوع دفاع از منظر آلن وود می‌پردازیم.

آلن وود در مقام مخالف

وود در مقلله تهی بودگی اراده اخلاقی^۷ به تشریح نقد صورت‌گرایی از منظر نقد هگلی می‌پردازد و بیان می‌کند که از منظر هگل، معیار عدم تناقض به عنوان تنها معیار برای محک اخلاقی بودن فعل، اساساً یک معیار به شمار نمی‌آید؛ زیرا چه بسا غیراخلاقی‌ترین کنش‌ها قادر به برآوردن این معیار باشند. اما این اتهام به هیچ‌وجه به این معنا نیست که نقد هگل به تهی بودگی (آن‌چنان که اغلب ادعا شده) صرفاً همان نقد او بر صورت‌بندی امر مطلق است (Wood, 1989: 454) و لذا می‌تواند با ارجاع هگل به دیگر صورت‌بندی‌ها، مرتفع شود. در واقع به باور وود هدف اصلی این اتهام مفهوم «اراده نیک» و «ارزش اخلاقی» اعمال است. می‌توانیم بگوییم که وود در این

مقاله نقد هگلی را از ۴ جنبه به این مفاهیم بیان می‌کند:

۱. اراده نیک به این معناست که عمل صرفاً از سر احترام به قانون اخلاق و بدون هیچ محرک یا تمایلی به نتایج واقعی یا قصد شده متعین شود. در این جا مفهوم اراده نیک با خودقانون‌گذاری پیوند می‌خورد. در واقع انسان تنها موجودی است که با وجود حیث طبیعی خود، می‌تواند خود را از چرخه امیال و اهداف طبیعی‌اش جدا کرده و اراده‌اش به نحو پیشینی و فارغ از کلیه تمایلات طبیعی‌اش متعین شود. همین مفهوم از نحوه تعین یافتن فعل اخلاقی چیزی است که هدف اصلی نقد هگل قرار می‌گیرد. هگل در «روح مسیحیت»^۸ ضمن نقد یهودیت به عنوان دینی که بر جنبه فرمان‌محورانه دین استوار است، شخصیت مسیح را جنبشی در تقابل با این جریان معرفی می‌کند. جالب این‌جاست که هگل شباهتی میان اخلاق کانتی و سنت یهودی بازشناسی می‌کند و آن عبارت است از تضادی که این دو میان عقل اخلاقی و تمایل حسی برقرار می‌کنند. شباهتی که موجب می‌شود در هر دو (یهودیت و اخلاق کانتی) انسان برده باشد. در حالی که اختلاف تنها در آنجاست که در اولی برده فرمانروایی بیرون از خود و در دومی برده خودخواسته نیرویی درون خویش باشد (Ibid, p. 457). به این ترتیب نقد هگل از این منظر عبارت است از نقد رومانیتیک اخلاق کانتی؛ به معنای منفصل کردن رابطه عقل و میل در مفهوم اراده نیک به عنوان شرط لازم و کافی برای اخلاقی بودن عمل.

۲. اما محتوای قانونی که چنین نامشروط ما را به عمل فرا می‌خواند، چیست؟ به بیان هگل این قانون هیچ محتوایی ندارد. در واقع تهی شدن قانون هم از هر گونه انگیزه و محرک درونی فاعل و هم از نتایج و اهداف عینی عمل، موجب می‌شود هیچ محتوایی برای پر کردن قانون صوری اخلاق باقی نماند. در واقع هیچ محتوایی نیست که بتواند با اراده به نحو اخلاقی نیک کانتی سازگار باشد. به این معنا تهی بودگی قانون اخلاق نتیجه تهی بودن اراده محض است (Ibid, p. 459). در واقع این اشکال بیان دیگری از اشکال پیشین است.

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۲۹

۳. طبق تقریر وود، در رساله قانون طبیعی^۹ و تفاوت میان نظام فلسفی فیشته و شلینگ^{۱۰} اشکال صورت‌گرایی به شکل صریح‌تر در اندیشه هگل مطرح می‌شود. در این مرحله نقد هگلی به کلیت «عقل عملی» به عنوان انتزاعی از هر مضمون و محتوا طرح می‌شود؛ انتزاعی که اصلی جز عدم تناقض و کلیت طرح شده در امر مطلق برای معیار نمی‌شناسد. در این جا اشکال صورت‌گرایی در بیانی کلی‌تر در این اتهام طرح می‌شود که کانت هرگز نتوانست عقل را از فاهمه متمایز کند. به این معنا که عقل کانتی نیز همچون فاهمه‌اش محتوا را از بیرون دریافت می‌کند و نمی‌تواند از درون چیزی جز وحدتی صوری برای تجربه فراهم آورد (Ibid: 459-60).

۴. هگل به هیچ وجه همچون کانت ارزش اخلاقی عمل را در گرو چگونگی متعین شدن عمل به نحو روانی قرار نمی‌دهد.^{۱۱} در واقع هگل بر این باور است که پیشینه علی کنش به ارزش اخلاقی عمل بی‌ارتباط است. در واقع ارزش اخلاقی فعل به این نیست که قانون اخلاق بی‌واسطه و تنها چیزی باشد که اراده را متعین کرده است و ارزش اخلاقی حتی اگر به نتیجه خیری منتهی نشود، به نحو نامشروط محفوظ باشد. هگل معتقد است اگر چنین باشد، اراده نیک سوژه اخلاقی را در دو سطح از خود بیگانه می‌کند. یک بار با تهی کردن او از محرک‌هایی که سوژه انسانی برای فعل اخلاقی به آن‌ها نیازمند است (وجه جزئیت او به عنوان انسان) و یک‌بار با فارغ کردن سوژه از نتایج عمل (نتایج واقعی کنش در جهان بیرون). در واقع این سوژه انتزاعی کلیت و ضرورت احکام و ارزش اخلاقی کنش خود را مدیون منفک شدن از جهان و خود به مثابه امر جزئی است. به این ترتیب عمل از سر اراده محض، عملی خالی از کلیه ملاحظات انضمامی‌ای است که به عدم تعین عمل می‌انجامد. (Ibid: 458)

به این ترتیب آلن وود، در این مقاله و مقطع معتقد است که اشکال هگل صرفاً با ارجاع به دیگر صورت‌بندی‌های قانون اخلاق قلیل حل نیست و ریشه در چالش تهی‌بودگی مفهوم اراده محض و بیگانه‌سازی سوژه از جهان و خویشتن دارد.

آلن وود در مقام مدافع

یکی یک سال پس از این مقاله در سال ۱۹۹۹، آلن وود کتابی با عنوان تفکر اخلاقی کانت^{۱۲} نوشت که در آن در مقام مدافع تمام عیار نظام اخلاقی کانت ظاهر شد. او در این کتاب از مواضع پیش گفته در نقد اخلاق کانتی عدول کرد و به نوعی دفاعیه روی آورد که در ردیف دفاع نوع سوم (از میان الگوهای گفته شده در دفاع از اخلاق کانتی) قرار می‌گرفت. در واقع او برخلاف مواضع پیشین خود صراحتاً ادعا کرد که اشکال صورت‌گرایی برآمده از تأکید مفرط بر صورت‌بندی اول از قانون اخلاق از سوی هگل است:

«ایده این کتاب در حدود سال‌های ۱۹۸۰ شکل گرفت. زمانی که در حال نگارش کتاب تفکر اخلاقی هگل^{۱۳} بودم. در آن کتاب کوشیدم تا نقد هگل به کانت را با رعایت دقت و انصاف در حق هر دو فیلسوف طرح کنم، اما همزمان با پیشبرد کتاب بیش از پیش دانستم که این کار چقدر مشکل است. از آغاز فهمیدم که نقدهای هگل به اصول اخلاقی کانت به هیچ‌وجه به‌طور کامل موفق نیست. زیرا، همچون بسیاری از دیگر خوانندگان کانت، هگل نیز منحصراً متوجه صورت‌بندی امر مطلق است و صورت‌بندی‌های دیگر را که بیانی مناسب برای اصل قانون اخلاق است نادیده می‌گیرد» (Wood, 1990: xiii).

به این ترتیب، او در این کتاب در قامت مدافعی قرار می‌گیرد که قرار است این اشکال را با توسل به دیگر صورت‌بندی‌ها و البته تأکید بر ایده‌های تجربی کانت در خصوص سرشت انسان و تاریخ حل کند. اگر بخواهیم محورهای اصلی دفاع وود را ذیل چند مورد برشمیریم، می‌توان مهم‌ترین مؤلفه‌های آن را در سه گام خلاصه کرد:

۱. توضیح و تعدیل مفهوم اراده نیک: وود ادعا می‌کند که کانت خود متوجه این نکته

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۳۱

بوده که خیر دانستن اراده نیک به نحو نامشروط در غیاب هر فایده‌ای که بتوان بر آن مرتب دانست، نوعی خیال‌پردازی است. اما به تعبیر وود باید پاسخ را در اصول روشی غایت‌شناسی طبیعی کانت جستجو کنیم؛ جایی که در آن کانت توضیح می‌دهد که هدف از عقلانیت انسان، به هیچ وجه تضمین سعادت یا خوش‌باشی او نبوده است. زیرا به نظر او در این مسیر چه بسا گزینه راهنمایی بهتر و مفیدتر باشد. به همین ترتیب ممکن است ضرورت مفهوم اراده نیک با آن که در راستای سعادت نیست، به راستی دارای ضرورتی عقلی باشد (Ibid: 26).

از سوی دیگر وود مفهوم ارزش اخلاقی^{۱۴} را مفهومی مشکک و دارای درجات مختلف در نظر می‌گیرد. به باور او درست است که تنها اعمال برآمده از اراده نیک دارای ارزش اخلاقی هستند، اما این بدان معنا نیست که اعمالی که صرفاً مطابق با تکلیف‌اند دارای هیچ ارزش اخلاقی‌ای نباشند. در حقیقت اعمالی که صرفاً مطابق تکلیف‌اند دارای تأیید^{۱۵} اخلاقی‌اند. در حالی که اعمال برآمده از اراده نیک ستایش^{۱۶} اخلاقی را برمی‌انگیزند. به این ترتیب، برای اخلاقی بودن نیاز به جدالی بی‌پایان برای پیراستن کلیه محرک‌های شخصی نیست. در واقع به‌دست آوردن ارزش اخلاقی الزاماً مستلزم در افتادن با میل درونی و عمل از سر اکراه نیست. به تعبیر آلن وود:

«درست است که به‌طور کلی عمل به تکلیف، عملی است که در آن بلید قیدی بر خود حمل کنیم. اما از آنجا که این قید به‌نحو درونی و از خواست عقلانی به عمل بر مبنای قانونی خود داده برآمده است، این تکالیف کنش‌هایی هستند که ما می‌خواهیم انجام دهیم» (Ibid: 37).

به این ترتیب، زمانی که به تکلیف عمل می‌کنیم در واقع محرک‌های عقلانی‌مان را بر محرک‌های میل ارجح دانسته‌ایم. به باور وود، این ترجیحی است که فاعل عقلانی حتی در هنگام التزام به امر شرطی^{۱۷} نیز به آن عمل می‌کند.

۲. مدلل کردن صورت‌بندی امر مطلق از طریق دیگر صورت‌بندی‌ها: وود همچون

برخی دیگر از شارحان، بر این باور است که کانت در تمام صورت‌بندی‌ها صرفاً به تکرار یک امر نمی‌پردازد، بلکه هر یک از این اصول با نسبت برقرار کردن میان قانون و شرایط انضمامی کنش، چیزی جدید اضافه می‌کند. به این ترتیب مدعی می‌شود که دیگر صورت‌بندی‌ها در واقع دلیلی برای پذیرش صورت‌بندی اول (که صرفاً آزمون مجاز بودن است) فراهم می‌آورند. در واقع، امر مطلق هیچ چیزی در مورد محتوای قانونی که عمل باید با آن مطابقت داشته باشد، نگفته است (Ibid: 81). دلیل یا محتوایی که برای عمل به امر مطلق عرضه می‌شود باید ارزشی باشد که به چیزی فراسوی آزمون مجاز بودن ارجاع دارد؛ یعنی به انسانیت به عنوان غایت. وود ادعا می‌کند که کانت خود لزوم وجود ارزشی را که بتواند دلیلی برای پیروی از قانون به دست دهد دریافته و انسانیت را به عنوان چنین ارزشی طرح کرده بود. مهم‌ترین مؤید متنی‌ای که وود به کار می‌گیرد این است که کلنت حتی در بنیان‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق نیز به این لزوم اذعان داشت؛ آن هم در جایی که وجود امر مطلق را بدون هیچ ارزش غایی امری ناممکن می‌داند و می‌گوید:

«اما فرض کنیم که چیزی باشد که وجود آن فی‌نفسه دارای ارزش غایی است. چیزی که به مثابه هدف می‌تواند بنیاد قوانین مشخص باشد؛ بدین ترتیب دلیل و تنها دلیل امر مطلق ممکن، یعنی قانون عملی، در آن است» (Kant, 1785: 36).

وود تصریح کانت به این که این ارزش نهایی، انسانیت^{۱۸} است را چنین تفسیر می‌کند که کانت ارزش انسان را نه در اخلاقی عمل کردن، بلکه در عقلانیتی می‌داند که عمل اخلاقی می‌تواند نتیجه ممکن آن باشد (Wood, 1990: 120-21). انسانیتی که در معنای عام همان قابلیت هدف‌گذاری به وسیله عقل است.

به باور وود، این که چطور باید این احترام گذاشتن به انسانیت پاس داشته شود، آن قدر

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۳۳
پیچیده و در نسبت با دیگر شرایط است که محال است بتواند در قالب قواعدی
مستثنی‌ناپذیر مشخص شود و حتماً می‌تواند از آزمون کلیت‌بخشی صورت‌بندی اول
عدول کند و اندیشه اخلاقی کانت را به نوعی خاص‌گرایی اخلاقی^{۱۹} بکشاند (Ibid: 151).

۳. در گام نهایی وود ادعا می‌کند که سرشت انسان ذیل شرایط فرهنگی و تاریخی
خاصی شکل می‌گیرد و آشکار می‌شود و دانش به همین سرشت قرار است به ما در اعمال
انضمامی احترام به انسانیت کمک کند. وود می‌کوشد از مسیر پرداختن به عناصر تاریخی
موجود در اندیشه کانت نشان دهد که چگونه بسیاری از مضامین مهم کانتی برای بحث
از اخلاق در چنین فضایی شکل می‌گیرد. کانت در کتاب دین در چارچوب عقل صرف،
مضمون شر ذاتی^{۲۰} را نه به عنوان اصلی پیشینی یا ترجمه‌ای از آموزه گناه نخستین
مسیحی، که از طریق انسان‌شناسی و به یاد داشتن توحش و اعمال غیراخلاقی انسان در
وسعت و کرانه تاریخ مدلل می‌کند و ریشه پدید آمدن شر و شرارت‌ها را در جامعه و نزاع
برای برتری بر دیگران می‌جوید. وود آن قدر در این تحلیل مبتنی بر مضامین تجربی و
تاریخی پیش می‌رود که در بخش تکثر عقل^{۲۱} مدعی می‌شود که از نظر کانت همچون
تمایل به شر، «عقل نیز محصول جامعه است» (Ibid: 301). جمله‌ای که به هیچ اثر
مستقیمی از کانت ارجاع نمی‌دهد و به نظر می‌رسد صرفاً نتیجه تفسیری از سوی آلن وود
است که بر اساس آن انسان می‌تواند تکالیف برآمده از عقل را تنها در ارتباط با دیگری
محقق کند و ما عقل خود را در تعامل با دیگران می‌توانیم ارتقاء بخشیم.

نقد پیین به دفاع آلن وود

رابرت پیین^{۲۲} در مقاله تئوری ارزش کانت: در باب کتاب تفکر اخلاقی کانت آلن
وود^{۲۳} به نقد و بررسی آراء وود از طریق نسبت دادن نظریه ارزش به کانت می‌پردازد. او
چالش مدنظر خود را با یک پرسش مستقیم پی می‌گیرد. این که چرا این حقیقت که
انسان قابلیت هدف‌گذاری بر مبنای عقل را دارد یا می‌تواند خود را به تعهد به عقل ملزم
کند، باید دلیلی عملی برای انجام کاری از سوی دیگری باشد یا چرا این قابلیت باید

متعلق «احترام»^{۲۴} واقع شود (Pippin, 2010: 241)؟

پیین با محوریت دادن به این پرسش ۵ نقد اساسی به دفاعیه وود وارد می‌کند:

۱. پیین تمایزی را که وود میان «تأیید» و «ستایش» اخلاقی (به منظور تعدیل معیار کانتی ارزش اخلاقی عمل) ایجاد می‌کند، مخدوش و مبهم می‌داند. این تمایز مخدوش است؛ زیرا نه تنها مؤیدی متنی برای جدی گرفتن این تمایز از سوی کانت نداریم، بلکه متن کانت حاوی فقراتی است که خلاف ادعای وود را نشان می‌دهد. در واقع کانت به هیچ وجه نپذیرفت که دیگر محرک‌ها می‌توانند در تعیین بخشیدن به فعل اخلاقی نقش بازی کنند و برای فعلی که از چنین محرک‌هایی برآمده باشد، ارزشی قائل نشد. دقیقاً به همین علت بود که در کتاب دین در چهارچوب عقل صرف نیاز به محرک‌های کمکی برای التزام به قانون اخلاق را در شمار درجاتی از شرارت اخلاقی قرار داد. از نظر پیین پیوند خوردن قطعی ارزش اخلاقی با پیراسته شدن اراده از هر نوع تمایل، همان چیزی است که جهان شرطی کانتی^{۲۵} را می‌سازد. جهانی که در آن ارزش اخلاقی عمل با پاسخی که به این پرسش مشخص داده می‌شود تعیین می‌شود: «آیا فاعل در فقدان آن محرک (محرک کمکی که از میل برمی‌آید)، تکلیف را (صرفاً از سر احترام به قانون اخلاق) انجام می‌داد یا خیر؟». به باور پیین در رویکرد کانتی پاسخ منفی به این پرسش جایی برای ارزش اخلاقی باقی نمی‌گذارد. از سوی دیگر، پیین ابهام این تمایز را نقد می‌کند. به این معنا که این تمایز به دلیل مبهم بودن به ما کمک نمی‌کند که محرک‌های فرد تا کجا می‌توانند دست‌کم عمل را مورد تأیید نگاه دارند. به عبارت دیگر اگر ورود محرک‌های فردی در فعل اخلاقی دست‌کم مجاز باشد، باز هم ممکن است این محرک‌ها آن قدر به «اخلاقی» بودن بی‌ارتباط باشند که قائل بودن به ارزش اخلاقی برای عمل برآمده از آن‌ها عجیب شود. در واقع گویی این‌جا نیاز به معیاری برای فرق گذاردن میان تمایلات خوب و تمایلاتی داریم که بد نیستند تا بتوانیم ارزش اخلاقی در صورت وجود برخی محرک‌ها را توجیه کنیم (Ibid: 244).

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۳۵

۲. پپین به نقد دفاع وود در خصوص عقل عملی می‌پردازد. وود می‌کوشد نشان دهد نوعی ناسازگاری در اندیشه طبیعت‌باورانه و شکاکانه هیومی وجود دارد. در تقریر وود، این ادعا از طریق ناکارآمدی دیدگاه هیوم در توضیح موارد ضعف اراده توضیح داده می‌شود. امر شرطی یا عقلانیت ابزاری عبارت است از اینکه برای رسیدن به هدفی مطلوب X ، خود را به Y که به آن منجر می‌شود، ملزم کنیم. در این صورت، دانش فرد به وسیله بودن Y برای تحقق X ، نوعی تمایل به Y را در فرد پدید می‌آورد. همان‌طور که آگاهی او از مانع بودن W در مسیر تحقق X می‌تواند موجب بیزاری از W شود. در این صورت اگر فرد از سر ضعف اراده قادر به پیروی از Y نباشد و به W عمل کند، دیدگاه وود و کانت می‌تواند این را شکست عقلانیت عملی قلمداد کند. اما دیدگاه هیوم نمی‌تواند توضیح دهد که چرا Y را نخواسته‌ایم. در واقع در دیدگاه هیومی در این شرایط Y باید قوی‌ترین محرک ما باشد. حال که چنین نیست پس چیزی جز میل محرک و جهت‌دهنده به عمل است. پاسخی که پپین از جانب طبیعت‌گرا و شکاک مطرح می‌کند این است که درست است که باور به مانع یا وسیله بودن چیزی برای رسیدن به هدفی، می‌تواند آن مانع یا وسیله را متعلق نفرت یا میل سازد اما برای توضیح موارد نقض نیازی به وارد کردن عقل عملی منتزع از امیال کانتی نداریم. زیرا در نهایت تنها چیزی که انگیزه انجام عمل است میل به X است و نه امر عقلی مستقل از میل و دلیلی ندارد که برای توضیح نحوه حرکت در مسیر تحقق X به نوعی تعهد اصولی به امر مشروط قائل باشیم (Ibid, p. 246). به این ترتیب توضیح هیوم از امر مشروط نیازمند پذیرش مفهوم «عقلانیت عملی» مدنظر وود و کانت نیست که بتوان او را متهم به ناسازگاری و پذیرش آن در امر مشروط و انکار آن در امر مطلق کرد.

۳. مطابق رولیت پپین، وود به یک مدعای بنیادی‌تر رویکرد طبیعت‌گرایی نیز حمله می‌کند؛ این مدعا که تنها میل می‌تواند محرک عمل باشد. استدلال کانتی وود در رد این مبنای جزمی این است که در حقیقت میل تنها زمانی می‌تواند انگیزه عمل باشد که «من» پیروی از میل را در قالب قاعده‌ای که عقل عملی صادر می‌کند، ملاک عمل خود قرار داده باشم. پپین این دفاع را از دو طریق به چالش می‌کشد. او از یک سو معیاری

که به انتخاب میان قاعده‌ها منجر می‌شود را پرسشی جدی می‌داند. چالشی که وود می‌کوشد خلأ آن را از طریق قائل شدن به ارزش عینی انسانیت پر کند (در اشکال بعد به نقد پپین به این پاسخ می‌پردازیم). از سوی دیگر پپین این ارجاع به لزوم قاعده‌سازی برای عمل را منجر به نتایجی غیرشهودی می‌داند که به نحو پدیدارشناسانه پذیرفتنی نیستند. به عبارت دیگر، شهود ما حاکی از آن است که چنین نیست که ما برای انجام کوچکترین اعمال نیز ناگزیر از ساختن قواعدی باشیم تا بتوانیم ذیل آن‌ها میل را تحت قاعده‌ای عقلی صورت‌بندی کنیم و سپس دست به عمل بزنیم. در حالی که لازمه دفاع وود این است که برای هر تصمیمی (حتی عملی مثل تقلبی کوچک در رژیم غذایی) نیز مجبور به تقریر قاعده‌ای باشیم که به نحو عقلی گریزناپذیر باشد و بتواند ترجیح لذتی کوتاه مدت، بر ضرری بلند مدت را به نحو عقلاً گریزناپذیری توجیه کند (Ibid: 248).

۴. پپین به نقد راهکار وود برای توسل به انسانیت به عنوان ارزشی می‌پردازد که می‌تواند به قانون اخلاق جهت‌دهی کند. پرسشی که پپین مطرح می‌کند این است که:

«حتی اگر تحلیل مفهوم کنش مستلزم توجه به غایتی خواسته شده باشد و کنش اخلاقی مستلزم یک غایت خودبنیاد دارای ارزشی بی‌اندازه باشد، کانت به چه طریق ممکن می‌تواند اثبات کند که چنین ارزشی وجود دارد و چه‌طور می‌تواند تکلیف ما برای احترام به چنین غایتی را توضیح دهد؟» (Ibid: 251).

در حقیقت پپین در این پرسش عدم امکان توسل به متافیزیکی واقع‌گرایانه از سوی کانت را دستاویزی برای پرسش از نحوه اثبات این ارزش و توضیح چگونگی اثرگذاری آن بر کنش قرار می‌دهد. به باور پپین ارجاع وود به «قابلیت هدف‌گذاری به وسیله عقل» می‌تواند دلیلی مناسب برای ارزش انسانیت به عنوان غایتی فی‌نفسه برای کانت باشد. اما مسئله پپین این است که درست است که انتخاب یک هدف نتیجه آن است

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۳۷

که ما آن را به نحو معقول خوب می‌دانیم، اما نمی‌توان نتیجه گرفت که این «خوب» بودن صرفاً توسط عقل تعیین شده است. زیرا در هر انتخابی نیازها، علایق، تفاسیر و دیگر عوامل ممکن دخیل‌اند که ضرورتاً برآمده از عقل نیستند. به این ترتیب، اگر موردی مثل مراقبت از فرزندان را در نظر بگیریم، به نظر می‌رسد این هدف به عنوان هدف‌گذاری از طریق عقل و تعهد به آن از این منظر توجیه نمی‌شود. برای مثال اگر از کسی بپرسند که چرا در پی سعادت فرزندان هستی؟ پاسخ او این نیست که چون برای انسانیت خود به عنوان موجودی که می‌تواند به لحاظ عقلانی هدف‌گذاری کند احترام قائل هستم. از سوی دیگر احترام گذاشتن به اهدافی که دیگران برای زندگی در نظر می‌گیرند، صرفاً از آن‌رو نیست که این هدف‌گذاری توسط عقل انجام شده است. در واقع ارزش مطلق قابلیت (هدف‌گذاری توسط عقل) که می‌تواند برای اهداف شر به کار گرفته شود، از نظر پپین عجیب است (Ibid: 253).

به نظر پپین، کانت و وود نمی‌توانند نشان دهند که چه‌طور ارزش غایی این قابلیت می‌تواند به ارزشی عینی برای هدف‌گذاری انجام گرفته توسط آن منتقل شود. در واقع پپین بر این باور است که خوانش وود از «عینی» بودن ارزش این قابلیت گمراه‌کننده است. در واقع اگر عینی بودن را در معنای فارغ بودن از فاعل^{۲۶} در نظر بگیریم، دشوار است که بتوانیم بگوییم که چه‌طور ارزش هدف‌گذاری می‌تولند به این معنا هم به‌نحو بین‌الذهانی بهتر و عینی و هم فی‌نفسه باشد. در واقع این معنا از ارزش عینی چیزی است که می‌تواند با ارجاع به استدلال غایت‌شناختی^{۲۷} توضیح داده شود؛ دلایلی که با قائل شدن به ارزش فی‌نفسه و نامشروط برای این ویژگی ناسازگار است. به این ترتیب، تلاش وود برای تأکید بر عینیت ارزش این قابلیت، تلاشی ناکام است. زیرا این توضیح یا باید به دلایلی غایت‌شناسانه برای توجیه ارزش قابلیت هدف‌گذاری از طریق عقل و انتخاب‌های برآمده از آن بینجامد (که در این صورت از رهیافت اصلی کانتی عدول کرده) و یا باید بدون هیچ توجیهی آن را به عنوان ارزشی غایی مفروض بگیرد (که در این صورت مشکل صورت‌گرایی حتی با توسل به این ارزش غایی بر جای مانده است).

۵. گفتیم که وود به نقش عناصر تاریخی و تجربی در شکل‌گیری ایده‌های اخلاقی

کانت در خصوص اخلاق و سرشت انسان توجه می‌دهد. پیبین ضمن تأیید مغفول ماندن این ایده‌ها، متذکر می‌شود که آن‌چه اهمیت دارد این نیست که کانت به این عناصر توجه کرده است. اهمیت این ایده‌ها برای کانت، باید از طریق نقشی که او نهایتاً به این ایده‌ها در تعیین اصول اخلاق می‌بخشد، قضاوت کرد. به باور پیبین اخلاق در کانت نهایتاً نتیجه و برآمده از عقل عملی به معنای پیش گفته است و روشن نیست این عناصر تاریخی قرار است چه نسبتی با قانون مطلق عقل عملی برقرار کنند. به این ترتیب دفاع مبتنی بر تأکید بر نقش عناصر تاریخی و تجربی وود، هنوز گرفتار مشکلاتی عمده و قابل نقدهای درونی جدی است.^{۲۸}

نتیجه‌گیری

دیدیم که معضل صورت‌گرایی چرا و چگونه در فلسفه اخلاق کانت پدیدار شد و نقد هگلی در بیان پیبین چطور تهی بودن قانون اخلاق را از طریق تأکید بر مفهوم «اراده نیک» نشانه رفت. نقدی که همچنان از طریق صورت‌بندی شارحان معاصر هگلی همچون پیبین زنده نگه داشته شده و مدعی است که نمی‌توان آن را به تأکید ناروای هگل بر صورت‌بندی اول قانون اخلاق تقلیل داد.

همچنین از مسیر تقریر دفاع وود، کفایت دفاع مبتنی بر نسبت دادن نظریه ارزش به اخلاق کانتی را به آزمون نقد گذاشتیم. فارغ از جزئیات گفته شده، آن‌چه جان مایه هگلی نقد پیبین را آشکار می‌کند این است که او با ارجاع صرف به اینکه قانون اخلاق کانت ارزشی غایی در دل خود دارد، قانع نمی‌شود و پرسش را به جایی می‌کشاند که نقصان بنیادین رویکرد کانتی را آشکار کند. از این منظر جان مایه نقد هگلی خود را در سه ساحت آشکار می‌کند:

۱. تأکید بر این که اطلاق هر گونه نظریه ارزش به کانت چه دشواری‌هایی دارد.
۲. این که حتی اگر کانت دارای چنین نظریه ارزشی باشد، جای این پرسش باقی

نقد و بررسی آراء آلن وود... (سیده معصومه موسوی و محمدرضا حسینی بهشتی) ۲۳۹

است که چرا آن ارزش، واجد چنین ارزش فی‌نفسه‌ای دانسته شده است؟

۳. اگر کانت بتواند دشواری اول و دوم را حل کند، باز هم این پرسش باقی است که آیا قانون اخلاقی که کانت پیش می‌نهد قادر به ارتقاء ارزش مورد نظر او هست یا خیر؟

در حقیقت نکته محوری در نقد هگلی پیاپی این است که اخلاق کانتی نمی‌تواند به این پرسش‌ها به نحو پیشینی پاسخ دهد و برای پاسخ دادن به آن‌ها ناگزیر است به دل‌واقعیتی بازگردد که اندیشه اخلاقی کانت اصرار داشت اخلاق را منتزع از آن برپا کند. به این ترتیب این نقد روشن می‌کند که چه‌طور ارجاع به ارزشی فی‌نفسه در اخلاق کانتی، نه راه‌حلی برای چالش صورت‌گرایی، که در واقع به نمودی برای تهی بودن اخلاق کانتی بدل می‌شود.

پاسخ بدیلی که شاید بتوان پیش‌روی این نقد نهاد این است که قابلیت فلسفه دین و اندیشه تاریخی کانت برای گره‌گشایی از نقد هگل را جدی‌تر بگیریم. در حقیقت اگر بنیاد نقد هگلی پیاپی قرار دادن نظریه ارزش کانت در جایی بی‌اعتنا به جهان و امر واقع است، پس راهکار ما باید جستجوی بنیاد ارزش در جایی باشد که بتواند به برقراری پیوند میان سوژه و جهان کمک کند. در همین راستاست که کانت متعلق‌نهایی عقل عملی را «خیر اعلی» معرفی می‌کند و تاریخ را به عنوان بستر تحقق آن بررسی می‌کند. به این ترتیب نه عقلانیت انسان، که تحقق خیر اعلی عالی‌ترین غایت عقل عملی است.

از سوی دیگر فلسفه دین کانت با پرداختن به انسان‌شناسی دینی موجب می‌شود که سوژه اخلاق کانتی دیگر صرفاً و لزوماً سوژه معقول و تهی از امیال نقد عقل عملی نباشد. این سوژه اخلاقی برای فائق آمدن بر ضعف سرشت خود و برای التزام به قانون اخلاق نیاز به مؤلفه‌هایی دارد که دین با ایمان اخلاقی آن‌ها را فراهم می‌آورد.

در واقع، اگر انسان موجودی سراسر عقلانی و قانون اخلاقی صرفاً امری تهی بود، پروژه کانتی در همان پرسش اول و دوم حل و فصل می‌شد. زیرا برای چنین سوژه عقلانی‌ای کافی بود که بدلند چه چیز می‌تولند بدلند و چه باید بکند؟ تا آن‌چه به عنوان تکلیف خود می‌شناسد را جامه عمل بپوشاند. اما پروژه کانتی در آن‌جا متوقف نماند و در

حقیقت توجه کانت به پرسش به چه می‌توانم امید داشته باشم؟ ناشی از توجه به لوازم ذهنی‌ای است که فاعل اخلاقی در موقعیت انضمامی برای عمل به آن‌ها نیاز دارد.

این راهکار به هیچ وجه در میان مفسران کانت بدعتی ناموجه و ناشناخته نیست. از این میان یاول و دسپلند و کاسیرر بیش از هر کسی به بازیابی مضامین انضمامی فلسفه اخلاق کانت از دل اندیشه تاریخی و دینی کانت پرداختند و بررسی ایده‌های آن‌ها نشانگر آن است که وود ضمن توجه مثبتی که به عناصر تاریخی موجود در اندیشه کانت از خود نشان داد، نتوانست همچون دیگر مفسران از دیگر ابعاد فلسفه کانت بهره کامل را برای تکمیل و تصحیح چالش‌های موجود در اندیشه اخلاقی کانت ببرد.^{۲۹} خوانشی که موجب روشن شدن نسبت عقل عملی محض با عناصر تجربی و تاریخی و دینی در اندیشه کانت می‌شود، چیزی که پپین ابهام آن را به عنوان یک اشکال طرح کرده بود.

پی‌نوشت‌ها

^۱ مقصود از محوریت داشتن نیت این است که برای کانت پیراستن اراده از هر محرکی نقشی تعیین کننده در ارزش اخلاقی عمل دارد و در واقع این پیراستگی در اراده نیک چنان اهمیت محوری‌ای می‌یابد که شرط لازم و کافی برای اخلاقی بودن عمل است. به این ترتیب نباید کلمه «نیت» در اتهام نیت‌محوری به معنای قصدیت معطوف به یک هدف تلقی شود. زیرا به این معنا اخلاق کلنت درست در نقطه مقلبل هر نوع نیت‌باوری است.

^۲ Good Will

^۳ The Paradox of Method

^۴ False Negatives

^۵ False Positives

^۶ Teleological

⁷ The Emptiness of the Moral Will

⁸ Spirit of Christianity

⁹ Natural Law

¹⁰ The Difference Between Fichte's and Schelling's System of Philosophy.

^{۱۱} با آنکه کانت خود از کسانی است که جان لاک را به وارد کردن مسائل روان‌شناختی در امور فلسفی متهم می‌کند، هگل بر این باور است که کانت با تأکید بر مفهوم اراده نیک و لزوم پیراسته شدن اراده از هر میلی به عنوان محرک، خود گرفتار همان مشکل می‌شود. در واقع اینکه این پیراستگی چگونه ممکن می‌شود، خود موجب درافتادن در حوزه مسائل روان‌شناختی است. راهکاری که هگل ارائه می‌کند این است که اساساً این مسئله که اراده و فعل به نحو روانی (یعنی در نسبت با امیال) چگونه متعین می‌شود را کاملاً کنار بگذاریم و ارزش اخلاقی عمل را منوط به آن ندانیم.

¹² Kant's Ethical Thought

¹³ Hegel's Ethical Thought

¹⁴ Moral Worth

¹⁵ Approval

¹⁶ Esteem

¹⁷ Hypothetical Imperative

¹⁸ Humanity

¹⁹ Moral Particularism

²⁰ Radical Evil

²¹ The pluralism of Reason

²² Robert B. Pippin

²³ Kants Theory of Value: On Allen Woods Kants Ethical Thought

²⁴ Reverence

²⁵ Subjunctive World

²⁶ Agent Neutral

²⁷ Teleological Kind of Reasoning

^{۲۸} برای مطالعه بیشتر این نقدها به صفحات ۲۵۸ تا ۲۵۹ همین مقاله از پپین مراجعه

شود.

^{۳۹} برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

- 1- Yovel, Yirmiahu, (1980), *Kant and The Philosophy of History*, Princeton University Press.
- 2- Despland, Michel, (1973), *Kant on History and Religion*, MacGill-Queens University Press.
- 3- Cassirer, Ernst, (1981), *Kant's Life and Thought*, Yale University Press.

فهرست منابع

روسو، ژان ژاک. (۱۳۹۴). /امیل، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، چاپ سوم، تهران: نشر قاصدک صبا.

هوفه، اتفرید. (۱۳۹۲). *قانون اخلاقی در درون من*، تألیف و ترجمه رضا مصیبی، چاپ اول، تهران: نشر نی.

Cassirer, Ernst. (1945). *Rousseau Kant Goethe*, Translated from German by James Gutmann, Paul Oskar Kristeller and John Herman Randal Jr., Princeton University Press.

Cassirer, Ernst, (1981), *Kant's Life and Thought*, Yale University Press.

Despland, Michel, (1973), *Kant on History and Religion*, MacGill-Queens University Press.

Guyer, Paul. (2000). *Kant on Freedom, Law and Happiness*, Cambridge: Cambridge University Press.

Kant, Immanuel. (1889). *The Critique of Practical Reason*, Translated by Thomas Kingsmill Abbott, Cambridge: Cambridge University Press.

Kant, Immanuel. (1797). *The Metaphysics of Morals*, Translated by

Mary Gregor, New York: Cambridge University Press.

Kant, Immanuel. (1785). *Groundwork of Metaphysics of Morals*, Translated by Mary Gregor, New York: Cambridge University Press.

Pippin, Robert B. (2010). "Kant's Theory of Value: on Allen Wood's Kant's Ethical Thought", *Inquiry: An Interdisciplinary Journal of Philosophy*, 43(2), pp. 239-265.

Wood, Allen W. (1990). *Kant's Ethical Thought*, New York: Cambridge University Press.

Wood, Allen W. (1989). "The Emptiness of The Moral Will", *The Monist*, 72(3), pp. 454-483.

Yovel, Yirmiahu, (1980), *Kant and The Philosophy of History*, Princeton University Press.

